

شعر شکوهی حرف انسان امروزی است

عبدالله نجف‌زاده ازغندی

چون قلب دیرسال تراشیده بر درخت
تنهاترین نشانه یک یادگاری‌ام
بندی به پای دارم و باری گران به دوش
در حیرتم که شهره به بی‌بندوباری‌ام

شکوهی غزل را بهترین قالب برای خود، جامعه و شعر می‌دانست، نه دعوایی بر سر رهبری جریان‌های شعری معاصر داشت و نه خود را درگیر شاعران ریز و درشت دو سه دههٔ اخیر کرد. هیچ‌گاه جز با زبان شعر به کسی چیزی نگفت و مدعی نشد. در میدان فراخ ادعا فقط سکوت کرد، لبخند تلخی را گوشهٔ لبش نشسته می‌دید و... بندی به پای دارم و باری گران به دوش در حیرتم که شهره به بی‌بندوباری‌ام!

فرم از نظر شکوهی چیزی است که شعر را روبه‌روی خواننده قرار می‌دهد و او را در لذت و هوشیاری تمام به تماشای محتوا می‌نشانند. دکتر رضا براهنی در «طلا در مس» می‌گوید: شعری که فرم دارد از سطح کاغذ تجاوز می‌کند، حجم پیدا می‌کند و صاحب شاکله و قد و قامت می‌شود، کلمات را مثل پرچمی برمی‌افرازد و به اهتزاز درمی‌آورد و طوری که گویی می‌توان کلمات را عملاً به صورت شکلی عمودی روی کاغذ دید گویی کلمات بر روی کاغذ پهن نشده‌اند بلکه شخصیت پیدا کرده‌اند. شعر شکوهی ترکیبی از زیبایی و استحکام زبانی در عین سهل ممتنع بودن و موسیقی روانش، واژگان را در تو به آشوب می‌کشد و این غزل:

باد در موی تو رقصید گل‌افشانی را
ریخت بر شانهٔ تو بذر پریشانی را
واژه در چشم تو آبی به تن شعر نشست
با نگاهی به لبم ریخت غزل‌خوانی را



تا گل کنی به سینه‌ام از تنگ تنگ‌تر
آینه را به خلوت خود آشنا مکن
داری دلی به سینه‌ات از سنگ، سنگ‌تر
شرمی همیشه بر لب سرخت نشسته است
هرگز ندیدم از تو گلی را دورنگ‌تر
گل‌های فرش در قدمت رقص می‌کنند
ای رفتنت بهار ولی شوخ و سنگ‌تر

قالب غزل در حافظه این مردم قرن‌هاست که از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و استفاده از آن توسط شاعران امروز گونه‌ای از احیای سنت است. شاعری که قصد خلق اثری ماندگار در جامعه‌ای را دارد که نگاه روشنگر شاعرش با خلق آثاری به یادماندنی به چالش کشیدن قالب‌های سنتی است (هرچند حافظه مردم به صورت ناخودآگاه از آن حمایت می‌کند) باید به تمام جوانب و ظرفیت‌های شعر کلاسیک تسلط داشته باشد، به علاوه باید تئوری‌های خاص سبک مدرن و پست‌مدرن را مطالعه کند و تمامی عناصر تشکیل‌دهنده چنین آثاری را بشناسد. غلامرضا شکوهی ظرفیت موسیقی در شعر کلاسیک را خوب می‌شناخت و به عناصر و نظریه‌ها در دو سطح کلاسیک و مدرن تسلط داشت و خود پل ارتباطی ویژه‌ای بود بین مؤلف و مخاطب در سال‌هایی که در دبیرستان‌های این مرز و بوم به آموزش مشغول بود و بود.

روحش شاد و یادش گرامی

دکمه از پیرهن‌ت بازکن ای باغ انار
هدیه کن آنچه که می‌دانم و می‌دانی را
بنشین روی چمن‌های تر چشمانم
تا ببینم به تنت جامه عریانی را
بازکن غنچه لب را که گران می‌خندی
باز کن بر سر بازار گل ارزانی را
و...

شعر شکوهی حرف انسان امروزی است، حرف عشق و رنج و... در کنار زیبایی سورئالیستی سرشار از تازگی و کشف است که در میان شاعران دیگر کمتر دیده شده است.

به تماشای قدت آینه‌ها کوتاه‌اند
ماه‌ها پیش نگاه تو شبیه ماه‌اند
زنی روی تن دشت عطش می‌خواند
همه محزون دم گرم تو یعنی آه‌اند
روی اندام تو موسیقی باران نخرید
ابرها تشنه یک ضربه به این درگاه‌اند...
پهره‌گیری شاعرانه از عاطفه در کنار دیگر عناصر شعری همراه با مستقیم‌گویی و احساسات بی‌آلایش در اشعار غلامرضا شکوهی جایگاهی خاص دارد.

از تیک تاک ساعت من بی‌درنگ‌تر
عریان بپوش ای تنت از گل قشنگ‌تر
پیراهنی به قامت عریانی‌ات بپوش

